

بررسی و تحلیل برخی اقوال و احوال ابوسعید ابوالخیر با توجه به مراتب عرفانی

ابراهیم محمدی^۱، محی‌الدین محمدی^۲

^۱ کارشناس ارشد، آموزش و پرورش، چابهار، ایران

^۲ استادیار، دانشگاه علوم پزشکی، زاهدان، ایران

چکیده

ابوسعید ابوالخیر از جمله عارفانی است، که نقش مؤثری در دوره‌های بعد از خود داشته است، و با عرفان ناب خویش، توانسته است صدها سال در جان و دل اهل عرفان ماندگار شده و رسالت عرفانی خویش را جاویدان سازد. در این مقاله سعی شده است، نمونه‌هایی از سخنان این عارف نامدار، مورد تحلیل واقع شود و برخی از گفته‌های وی که به سطح معروف گردیده، مورد تفسیر و تشریح قرار گیرد و نمونه شواهدی از برداشت‌های دیگر عرفا نسبت به نوع سخن ایشان آورده شده است، تا ابهامی برای مخاطبان این‌گونه سخنان، نماند، و نظرات عارفان را بهتر و آسان‌تر درک کنند. در این پژوهش، ضمن معرفی، اقوال و احوال این عارف، به تبیین معنای حقیقی عرفان - برخاسته از اندیشه‌های عرفانی ابوسعید - و شرایط و ضوابط حرکت در این مسیر را بیان داشته و ابهام‌زدایی از سخنان سطح‌گونه را مورد بررسی قرار داده است، و همچنین به دیدگاه عارفان، نویسندگان، ادیبان و شاعران، درباره‌ی این شخصیت عرفانی، پرداخته شده است. تعریفی جامع از مفهوم واژه‌ی عشق، که رکنی از ارکان اصلی عرفان و عرفا می‌باشد، ارائه شده است.

واژگان کلیدی: سطح، اقوال عرفانی، عرفان، ابوسعید ابوالخیر، عشق.

۱- مقدمه

در این مقاله سعی شده است، که خوانندگان و دستداران عارفان، بویژه ابوسعید ابوالخیر را در باب شرح احوال زندگی و اقوالشان آشنا گردانند. و همین طور با خصوصیات فردی و خانوادگی این عارف آشنا شوند. مستندات معرفی این شخصیت عرفانی در اثنای مقاله آورده شده است از جمله شرح حال شخصی و همچنین خط مشی عرفانی وی و آثاری که درباره‌ی وی سخن گفته‌اند. و نیز دیدگاه و نظرات نویسندگان داخلی در باب زندگی او و دیدگاه نویسندگان و محققان در باب کیفیت روزگارش به طور جداگانه ذکر گردیده است. شیخ فریدالدین محمد عطار در تذکره‌الاولیا درباره‌ی وی چنین آورده است: «در علم تفسیر و احادیث و فقه و علم طریقت حظی وافر داشت، و در عیوب نفس دیدن و مخالفت هوا کردن به اقص الغایت بود، و در فقر و فنا و ذلّ و تحمل شأنی عظیم داشت، و در لطف و سازگاری آیتی بود... و او هرگز من و ما نگفت. همه ایشان گفت. (عطار، ۱۳۸۱) نورالدین عبدالرحمان جامی، در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس، درباره‌ی وی می‌فرماید: «سلطان وقت بود و جمال اهل طریقت و مُشرف القلوب. و در وقت وی همه‌ی مشایخ وی را مسخر بودند.» (جامی، ۱۳۹۰)

تأثیر افکار و اقوال وی نسبت به دوره‌های بعد، که بسیار اثر گذار بوده است. و به همین ترتیب ارتباطی که ابوسعید با شاهان درباری و سلطنتی (سلجوقیان) داشت و همواره آنان را به کارگشایی از مردمان سفارش می‌کرد. علاقه‌ی دیگر عارفان و نظراتشان و نقل حکایات و اقوالی که از این شخصیت عرفانی در لا به لای کتاب‌های خویش یاد کرده‌اند. در شرح حال ابوسعید از کتاب اسرار التوحید نوشته محمد بن منور، که یکی از کتب جامع درباره‌ی زندگانی شیخ بوسعید می‌باشد. بهره‌ی فراوانی گرفته شده است. و همچنین از کتاب «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر» تألیف جمال الدین ابوروح لطف الله بن ابی سعید، نیز استفاده‌ی شایانی برده است. نگارنده هر جا که به احساس قلبی رجوع کرده با توجه به موضوعات عرفانی و ارتباط روحانی با حالات عرفا اشعاری در باب آن موضوع سروده است و با این عنوان (از نگارنده): مشخص نموده است. امید است، مورد توجه قادر متعال - آن ستارالعیوب که بپوشد عیب‌های ما را و آن غفار الذنوب که ببخشد و قلم عفو برکشد بر گناهان و خطاهای ما و بر ما ارزانی دارد الطاف خویش را با کرم کریمی خود - و خوانندگان واقع گردد و ما را از دعای خیر خود در همه حال بی‌نیصیب نفرمایند. (و من الله التوفیق العزیز)

۲- پیشینه تحقیق

درباره‌ی ابوسعید ابوالخیر آثار ارزنده‌ای نگاشته شده که به چند اثر مهم اشاره می‌شود. چشیدن طعم وقت با ترجمه دکتر شفیعی کدکنی در سال ۱۳۸۶ توسط نشر سخن در تهران به چاپ رسید. اسرارالتوحید نوشته‌ی محمد بن منور، توسط دکتر شفیعی کدکنی مقدمه و تصحیح تعلیقات آن نگاشته شده است. «پروفیسور فریتس مایر»، شرق شناس و عرفان پژوه برجسته‌ی سوئیسی نیز در کتاب خود با نام «ابوسعید ابوالخیر» موضوع شاعری ابوسعید را تکذیب و برهمن موضوع تأکید می‌کند که جز همین یک بیت و یک رباعی دیگر، ابوسعید شعری نسروده است.

در برخی از تذکره‌های عرفانی چون: «نفحات الانس» جامی و «تذکره‌الاولیاء» عطار نیشابوری، با وجود ذکر تمام زوایای زندگی ابوسعید، اشاره‌ای به شاعری وی نشده است.

کتاب سخنان منظوم ابوسعید از مرحوم دکتر سعید نفیسی که با قراین، شاعری وی را از دیدگاه خویش ثابت می‌کند.

کتاب ابوسعید ابوالخیر از دکتر کاظم محمدی که توسط انتشارات نجم کبری به چاپ رسید.

پایان نامه‌ی «بررسی اندیشه‌های عرفانی در آثار و اقوال ابوسعید ابوالخیر و بایزید بسطامی» از نگارنده‌ی مقاله‌ی حاضر در سال ۱۳۹۴ تألیف شده، به طور کامل به زندگی و اندیشه‌های عرفانی این شخصیت نامدار ایرانی پرداخته است.

خانم افسون قنبری در "ابوسعید ابوالخیر؛ صوفی شاعر"، چنین نوشته است: کتاب سومی که درباره ابوسعید ابوالخیر به نگارش درآمده است روایتی کهن و نویافته از مقامات ابوالخیر ارائه می‌کند. دکتر شفیعی کدکنی، مصحح این کتاب، نام آن را «چشیدن طعم وقت» گذاشته و در مقدمه این کتاب نوشته است: «کتاب حاضر نه حالات و سخنان ابوسعید است و نه اسرار التوحید؛ کتاب دیگری است که می‌توان آن را روایتی کهن و نویافته از مقامات ابوسعید ابوالخیر به شمار آورد. کتابی که تاکنون

تصور می‌شد که بر اثر حوادث روزگار از بین رفته است.» دکتر شفیعی کدکنی پس از شرح واژه «وقت» در اصطلاح عرفا و اهمیتی که بوسعید برای چشیدن طعم وقت قائل شده، مفاهیم شریعت، طریقت و حقیقت را به عنوان مبانی فکری ابوسعید شرح و بسط داده است. (news.trib.ir)

استاد شفیعی کدکنی، در مقدمه و تصحیح کتاب "اسرارالتوحید" به طور جامع پیشینه‌ی زندگی و احوالات این عارف نامی خراسان را آورده است. «منابع قدیمی اطلاعات درباره شخص بوسعید را، بر روی هم، می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد، منابع نویسندگان و مورخان غیرخانقاه و منابع مؤلفان وابسته به خانقاه و تصوف: در گروه مؤلفان غیرصوفی مهم‌ترین اطلاعات اگرچه در حد اظهارنظری اجمالی در باب او و یا نقل سخنی از وی و یا نام پدرانیش باشد همان است که در تلخیص اول و تلخیص دوم سیاق عبدالغافر فارسی، تاریخ نیشابور او آمده است و پس از آن انسب سمعانی و التجبیر فی المعجم الکبیر از هم او و نیز منتخب مشیخه سمعانی و نیز در مشیخه ابن عساکر دمشقی و الفصل فی الهوائ والملا این خزم اندلسی و قابوسنامه و معجم‌البدان یاقوت و المنتظم ابن جوزی و نیز نقدالعلم و العلماء (تلبیس ابلیس) از هم او و طبقات الشافعیه سبکی و طبقات الشافعیه اسنوی و تبیین کذب‌المفتری از ابن عساکر و التدوین فی ذکر اهل العلم به قزوین از رافعی و آن‌چه در کتب تذکره یا تاریخ، در دوره‌های بعد، غالباً از روی همین منابع نقل شده است و عملاً غیرقابل احصاء به نظر می‌رسد.

از منابع قدیم صوفیه، علاوه بر اسرارالتوحید و حالات و سخنان -که زندگی-نامه‌ی اختصاصی او است- کشف‌المحجوب هجویری، مقامات عبدالله انصاری هروی، آثار عین‌القضات همدانی (تمهیدات و نامه‌ها) و کیمیای سعادت و احیاء علوم‌الدین از غزالی و ترجمه احیاء از مؤیدالدین خوارزمی و روضه‌الفریقین ابوالرجاء خمرکی چاچی و تذکره‌الاولیاء عطار و کشف‌الاسرار میبدی و مرصاد العباد نجم‌الدین رازی و نورالعلوم خرقانی و نیز مقامات خرقانی و سلسله‌الاولیاء نوربخش و اوراد الاحباب و بستان‌القلوب و روضه‌القلوب هر دو منسوب به شهاب‌الدین سهروردی و فصل‌الخطاب خواجه پارسا و نفحات‌الانس جامی و خلاصه‌المقامات احمد جام و نیز مقامات زنده پیل از سدیدالدین غزنوی و چهل مجلس علاءالدوله و خیرالمجالس، و سیرالاقطاب و بسیاری کتاب‌های دیگر که در باب آنها بحث شده است و این منابع نیز عملاً غیرقابل استقصاست زیرا در هر کتابی که در تصوف نوشته شده باشد سخنی یا حکایتی در باب او آمده است و آنچه در اینجا، بدان اشاره می‌شود، کتاب‌هایی است که دست کم سخنی یا مطلبی از وی نقل کرده که یا اصلاً در کتب دیگر وجود ندارد یا در نقل مطلب، جزئیات و خصوصیات دارد که با آن کتب دیگر متفاوت است.

در کنار منابع قدیمی یاد شده، اهم تحقیقاتی که معاصران ما در باب بوسعید انجام داده‌اند به دو رشته قابل تقسیم است کارهای محققان ایرانی و کارهای خاورشناسان. این مجموعه کارها نیز به لحاظ حجم و عنوان، کم نیست و نگاهی به فهرست مقالات فارسی ایرج افشار و Index Islamicus مجموعه‌ای از مقالات را نشان می‌دهد که به لحاظ تعداد بسیار است اما در مجموع مقاله‌ای که در آن تکیه بر منابع اصلی شده باشد و در آن استنباط و کشفی وجود داشته باشد به ندرت می‌توان یافت و غالباً تکیه بر شاعری بوسعید است. از جنبه کلی این گونه تحقیقات که بگذریم به چند استثناء باید توجه کرد: در مجموعه کارهای خاورشناسان به ترتیب تاریخی مهم‌ترین کارها عبارت است از مبحثی که استاد نیکلسون در کتاب مطالعات در تصوف اسلامی

(. A.Nicholson. Stidies in Islamic mysticism . Cambridge. ۱۹۷۲R.)

خویش نوشته و پس از او مقاله استاد هلموت ریتز در چاپ جدید دایره‌المعارف اسلام تحت عنوان ابوسعید ابی‌الخیر (H.Ritter. Abu Said in EI. ۱۴۶VOL.Lp.) و پس از او تحقیق گسترده و جامع‌الاطراف استاد فریتز مایر به عنوان: ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه که مصداق کامل کُلِّ الصَّیْدِ فی جَوْفِ الفری است و از بهترین کارهایی است که خاورشناسان در باب یک شخصیت عرفانی اسلامی تاکنون انجام داده‌اند.

از تحقیقات شرقی و ایرانی معاصران ما در باب بوسعید باید از کوشش ارجمند شادروان استاد سعید نفیسی در «سخنان منظوم ابوسعید» یاد کرد، که در مقدمه آن به جمع‌آوری اطلاعاتی در باب بوسعید و خاندان وی پرداخته و سپس به شیوه خاص خودش به جمع‌آوری سخنان منظومی که به ابوسعید نسبت داده‌اند، همت گماشته است. از بحث معتبر و مستند استاد

غلامحسین یوسفی تحت عنوان عارفی از خراسان (در مجله ی دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، شماره دوم سال پنجم، تابستان ۱۳۴۸ در دیداری با اهل قلم ج ۱/۲۱۶-۱۷۵) و فصلی که استاد عبدالحسین زرین کوب در کتاب جستجوی در تصوف ایران تحت عنوان پیران خراسان نوشته‌اند نیز باید یاد کرد. این‌ها بود اهمّ منابعی که در باب شخص ابوسعید قابل یادآوری است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳)

۳- اهمّیت موضوع

"ابوسعید ابوالخیر" یکی از عرفای مطرح ادب فارسی است، که به واسطه جایگاه خاص و تأثیری که بر شکل‌گیری جریانات فکری بعد از خود گذاشته، ضروری است تا اندیشه‌ها و سخنان وی مورد بررسی قرارگیرد و نقطه نظرات وی در عرفان مشخص شود. با بررسی‌های مقدماتی و تفحص در کتب مختلف آن چه موجب انجام این پژوهش شده آشنایی بیشتر مخاطبان و پیروان این عارف بزرگ (ابوسعید)، با حالات و اقوال و مسیر عرفانی که پیموده است، می‌باشد.

بنابراین، لازم است آثار این عارفان گران‌مایه هم از نظر تحلیل و بررسی هر چه دقیق‌تر و آگاهانه‌تر مورد توجه قرار بگیرند. اما آن‌چه مسلم است، این است که با توجه به گستردگی دامنه‌ی آثاری که به صورت مجزا درباره هر یک از این عرفا نوشته شده است بررسی تمامی زوایای سخنان آن‌ها نیازمند سال‌ها مطالعه و تحقیق است و هم چنین گردآوردن یک نوشته‌ی همه‌جانبه و کامل از عهده‌ی یک پژوهش و حتی یک کتاب خارج است. امید است این پژوهش سهم کوچکی باشد از ادای دین به علاقمندان و پژوهشگران و مورد استفاده‌ی مخاطبان قرار گیرد و ابهاماتی که در زمینه کاربرد عرفان عملی در جامعه‌ی ایران وجود داشته است و هم چنین اختلاف نظری که از منظر کاربرد این اصطلاح بین عرفا بوده را رفع بنماید.

۴- اهداف تحقیق

- ۱- آشنایی با مفهوم حقیقی عرفان عملی در قرن چهارم و پنجم
- ۲- بررسی اندیشه‌های عارفان در قرن دو تا چهار و خاص بودن حالات و مقامات از دیدگاه ایشان
- ۳- بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی از قرن دو تا چهار هجری و تأثیر آن بر زندگی عارفان
- ۴- مشخص شدن کارایی عرفان عملی از دیدگاه عارف بزرگ "ابوسعید ابوالخیر"

۵- نوع و روش تحقیق

بررسی اندیشه‌های عرفانی در آثار و اقوال این عارف بزرگ "ابوسعید ابی‌الخیر" اگرچه به صورت مجزا بررسی شده است اما تا کنون شرح سخنان وی با توجه به مراتب عرفانی، کمتر اتفاق افتاده است. این تحقیق، با توجه به موضوع آن، ضمن پرداختن به آثار و اقوال ابوسعید، بر آن است تا دیدگاه‌های وی درباره‌ی عرفان و اشتراکات و افتراقاتی را که با دیگر عرفا دارد نیز بیان کند، که به شیوه کتابخانه‌ای انجام می‌گیرد؛ یعنی مبتنی بر سندکاوی، مراجعه به کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها، مقالات و پایگاه‌های اطلاعاتی، مآخذ و مراجع مکتوب است.

هم چنین استفاده از تحقیق توصیفی، توصیف عینی، واقعی و منظم که محقق سعی دارد تا آن چه هست را با برداشتها و یا استنتاج ذهنی بر مبنای اطلاعات، تجزیه و تحلیل و گزارش کند. براساس این تعریف، نگارنده، برای آن‌که در موضوع این پژوهش به نتیجه برسد بر خود لازم دانسته است، که کتب، مجلات، مقالات و هر مکتوبی را در این زمینه با شیوه کتابخانه‌ای مطالعه و تمامی اطلاعات مربوط به موضوع پژوهش را گردآوری کرده و پس از ارتباط موضوعی آن‌ها و مشخص کردن سرفصل‌های هر قسمت موضوع، پس از توصیف و تحلیل مؤلفه‌ها و مباحث اولیه، به شیوه تحلیلی - توصیفی اهداف مقاله را مورد بررسی قرار دهد.

۶- خلاصه زندگی‌نامه ابوسعید ابوالخیر

از نگارنده:

از خراسان بود آن مرد خدا	در ریاضت بود او بهر لقا
تا بیابد نور رب العالمین	فانی مطلق شود او در یقین
حبّ حق بر جان او بنشسته بود	زانکه او هم بر خدا دل بسته بود

عاشق و معشوق بودی هر دمی	یاد حق بر جان او شد مرهمی
نازنین ملکِ حق آن بوسعید	در مقام حال دادندی نوید
پادشاه جمله ی خوبان بُدی	در مقام حیرت او حیران بُدی
در جوار رحمت للعالمین	پر گشودی آسمان ز اهل زمین
هر که با، الله باشد دم به دم	هر قدم با حق، بُود او محتشم...

ابوسعید ابوالخیر: نام و نسب وی «ابوسعید فضل الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم، معروف به ابوسعید ابوالخیر است. ابوالخیر کنیه‌ی پدر اوست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳) «ابوسعید در میهنه از توابع ابیورد (کشور ترکمنستان)، در خانواده‌ای شافعی مذهب [اهل سنت و جماعت] در سال ۳۵۷ ه.ق، متولد شد. پدرش ابوالخیر احمد، مردی با دیانت بود، که به عطاری (دارو فروشی) اشتغال داشت و اهالی میهنه او را بابو ابوالخیر می‌خواندند.» (<https://fa.wikipedia.org>). استاد شفیعی کدکنی نیز در مقدمه کتاب اسرار التوحید، «میهنه را از قرای خابران دانسته و خابران از نواحی میان "باورد و سرخس"، پس احتمال آن می‌رود که در عبور از "باورد" این دیدار [ابوعلی سینا (فیلسوف نامی ایران) و ابوسعید (عارف مشهور و معروف ایران)]- صورت پذیرفته است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳). «مهنه (مهنه خاوران) یا میهنه، زادگاه و محل دفن ابوسعید ابوالخیر عارف نامدار قرن چهارم و پنجم قمری، ناحیه‌ای بین "سرخس و ابیورد"، اکنون در خاک کشور "ترکمنستان" در ۱۳۰ کیلومتری جنوب شرقی "عشق آباد"، مقابل "چهچه" در خاک ایران است. آرامگاه ابوسعید ابوالخیر در ۵ کیلومتری شمال این شهرک قرار دارد.» (منصور، ۱۳۷۸). دکتر عبدالحسین جلالیان نیز درباره‌ی مکان "میهنه" نظری دارد بر این قول که: «میهنه، شهری است خرابه در یک فرسخی میهنه‌ی جدید که تنها مقبره‌ی ابوسعید ابوالخیر در آن برجاست و هنگامی که از عشق آباد به مرو می‌رویم، دست راست جاده راهی منشعب و بدان می‌رسد.

سرتاسر دشت خاوران کردم سیر دی بود ز ما و هست امروز از غیر

در میهنه از صدق و صفا بوسه زدم بر خاک درِ ابوسعیدِ بوالخیر» (jalalian.ir)

نگارنده، از مردمان بومی منطقه‌ی "مهولات" تربت حیدریه، فراوان شنیده است، که آرامگاه موجود در روستای "مهنه" متعلق به شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌باشد. و گروهی ادعان دارند که منسوب به وی می‌باشد، اما شواهد و مستندات تاریخی موجود در کتب معتبر، این ادعا را رد می‌نماید. این که ابوسعید گذری بر آن دیار داشته است و قدمگاه او در این سرزمین نقش بسته و باعث خیر و برکت معنوی بر مردمان این دیار شده است. به طور حتم صحیح می‌نماید. اما نمی‌تواند دلیلی بر محل زادگاه و آرامگاه وی باشد. نتیجه این که محل زادگاه و آرامگاه ابوسعید نمی‌تواند در روستای "مهنه" ای باشد، که در حال حاضر جزئی از توابع تربت حیدریه واقع در استان خراسان رضوی است.

ابوسعید، تمام عمر خویش را در تربیت مریدانش سپری کرد. ابوسعید را عارف قرن چهارم و پنجم می‌توان قلمداد کرد به دلیل این که نیمی از عمر خویش را در قرن چهارم و نیمی دیگر را در قرن پنجم گذرانده است. «در میان عرفای ایران ابوسعید به بزرگی و دانش و روشن بینی بلند آوازه است. رفتار بسیار احترام آمیز ابوالحسن خرقانی با ابوسعید - که از راه حج در خرقان بماند - نموداری است از بزرگداشت عرفان عصر نسبت بدو. خرقانی به وی گفت: "تو عزیزتر از آنی که تو را مکه برند، کعبه را به تو آرند تا تو را طواف کند."» (یوسفی، ۱۳۸۰)

«نمود معنوی ابوسعید اشخاص قدرتمندی مانند امرا، وزرا، عمیدان خراسان، شحنه‌های نیشابور و رؤسای ولایات به حلقه‌ی ارادت او می‌پیوندند. گذشته از طغرل و چغری، که شیخ بنا بر روایات، سلطنت خراسان و و عراق را بدیشان می‌بخشد. ابراهیم ینال هم از وی خواستار می‌شود تا او را به فرزندی خویش بپذیرد. بر روی هم سلاجقه و نمایندگان ایشان، همه، نسبت به شیخ و خاندان او ارادت و خلوص داشته‌اند اما از غزنویان سندی در اختیار نداریم که بر خورد ایشان با بوسعید چگونه بوده است و می‌توان حدس زد که روابط خوبی با او نداشته‌اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳)

«اگر چه ابوسعید آزاده‌تر از آن بود که در پی ارتباط با اصحاب قدرت و دولتمردان باشد و خانقاه او بیشتر محل مراجعه‌ی مردم کوچه و بازار بود، به مناسبت‌های مختلف میان او و اصحاب قدرت و زر و زور مناسباتی برقرار می‌گردید. ابوسعید همواره آنان را به رعایت حقوق مردم و رفتار عادلانه و منصفانه با خلق و پرهیز از ظلم و تعدی فرا می‌خواند.» (مایرهروی، ۱۳۷۴)

ملاقاتی با دانشمند هم عصر خویش ابوعلی سینا نیز داشت، که در آن ملاقات نوع نگاهشان نسبت به مسائل را بیان داشتند که هر دوی این بزرگوار مورد تأیید همدیگر قرار گرفتند. جمله‌ی معروفی از زبان هر دو نقل شده است. بر این قول. ابوسعید ابوالخیر: «هر چه من می‌بینم او می‌داند.» ابوعلی سینا: «هر چه من می‌دانم او می‌بیند». در سال ۴۴۰ ه.ق، به جهان باقی، رخت سفر بست.

از نگارنده:

<p>نکته‌ها می‌گفت بر سینا، ز دین بو علی گفستی جوابش را به قال بو علی وز قال گفستی بیش و کم هر یکی در معرفت بودی فنا غرقه بودی هر دو در جود و سجود با مریدان گفت از سینا خبر من نبینم آن چه او داند بسی هر چه من می‌دانم او بیند همی گفته‌ها گفستی ز عشق آن صنم وان یکی در یار بودی دیده‌ور رمز حال و قال را دیدن نکوست...</p>	<p>بوسعید آن شیخ ربّانی چنین آن چه او می‌گفت بودی رمز حال او ز حال حال گفستی دم به دم هر دو می‌گفتند اسرار خدا چون گذشت آن مجلس گفت و شنود شیخ ما آن بوسعید پُر هنر هر چه من می‌بینم او داند همی گفت با یاران خود آن بو علی هر دوان مرد خدا در صدق هم این یکی در عشق بودی غوطه‌ور این چنین مرد خدا بودن نکوست</p>
---	---

۷- شاعر بودن یا نبودن شیخ بوسعید

اگر با ضرس قاطع بتوان پذیرفت که مهمترین و کاملترین منبع که درباره‌ی زندگی و شرح حال ابوسعید نگاشته شده که نزدیک به زمان زندگی وی بوده است. کتاب اسرارالتوحید محمدبن منور است و این شخص با قاطعیت اعلام می‌دارد که ابوسعید شاعر نبوده بلکه در مجالس خویش از اشعار دیگران بهره می‌گرفته است. سؤال این جاست که چه کسانی و با چه نییتی حدود پانصد (۵۰۰) و در جایی بیش از (۷۰۰) بیت در قالب رباعی را به این بزرگوار نسبت داده‌اند. و این اشعار از چه کسانی است که به نام ایشان ثبت گردیده است. و آیا نویسندگان در دوره‌های مختلف درباره‌ی شرح زندگی بوسعید نسبت به نوادگان شیخ «محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید» صاحب کتاب «اسرارالتوحید» و دیگری «حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابی ابوالخیر میهنی» که توسط «جمال الدین ابوروح لطف الله ابن ابی سعد» نوشته شده است. آگاه‌تر بوده‌اند؟ مقالاتی در این باره جهت اثبات این که شیخ شاعر بوده است. نگاشته شده و بزرگانی چون مرحوم سعید نفیسی در کتاب سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر نکته‌هایی مطرح کرده‌اند که شیخ شاعر بوده و در مجالس از اشعار خویش بهره می‌گرفته است. اگر اعضای خانواده‌ای که شاهد همه‌ی رخدادها و اتفاقات پیش آمده درباره‌ی یکی از اعضا می‌باشند نسبت به موضوعی ناآگاه باشند، چگونه دیگران از آن باخبرند. جای بسی تعجب و شگفتی دارد. (العلم عندالله)

بنابراین با حدس و گمان‌ها و اشارات نه چندان قانع کننده نمی‌توان به قضاوت نشست و نظری مطمئن بازگو کرد. در جایی دیگر شواهدی از شاعر بودن شیخ مطرح شده است. به نظر معقول می‌نماید و آن تفسیری است از رشیدالدین میبدی (که در دوران نزدیک به شیخ در حدود ۸۰ سال بعد) که در کتاب «کشف الاسرار و عده الابرار» در لابه لای شرح خویش از رباعیات شیخ بوسعید بهره گرفته است. این عوامل نشان می‌دهد که علاقه‌ی بعضی از افراد نسبت به بزرگان شاید باعث این گونه افراط و تفریط‌هایی در چگونگی کیفیت سخنان و دایره‌ی گفتار آنان چه به نظم و چه به نثر می‌شود.

استاد مسلم ادبیات آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - که عمرشان در پناه ایزد منان، مستدام باد- در مقدمه کتاب «اسرار التوحید» درباره‌ی شاعر بودن شیخ نکته‌هایی بیان فرموده بدین قول: «او یکی از معروف‌ترین شاعران تاریخ ادب فارسی و مؤسس شعر عرفانی و سراینده زیباترین رباعیات عرفانی و در کنار [عُمَر] خیام، اگر نه بنیادگذار، کمال بخش رباعی است. اینکه گفتم هرگز شعر نگفته‌اند، شاید اغراق آمیز باشد، زیرا بوسعید دو رباعی سروده است، یعنی دو رباعی از او باقی مانده، تنها بوسعید است، که از میان این همه رباعی‌ها و شعرهای منسوب به او، قدر مسلم دو رباعی را خود سروده است. بنابراین از آن چشم انداز هم او در صدر شاعران بزرگی قرار دارد که هرگز شعر نسروده‌اند ولی صاحب دیوان‌اند... هیچ تردیدی نیست که وی با همان دو رباعی نشان داده است که استعداد شگرفی در سرودن شعر داشته ولی عامل اصلی شهرت او به شاعری نه این استعداد شعر سرودن بلکه استعداد بسیار عجیب با شعر زیستن و در شعر نفس کشیدن است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳) استاد بوسعید «بشر یاسین» در نوجوانی بوسعید، در رابطه با چگونگی سخن گفتن با خداوند به او چنین می‌آموزد. «هر وقت که در خلوت باشی این گوی و بیش از این مگوی:

بی تو جانانم قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زفان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

دکتر حقیقت، در کتاب تاریخ عرفان و عارفان ایرانی کیفیت دیدار شیخ بوسعید با شیخ ابوالحسن را بیان کرده است. «از معاصران نامی شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف و شاعر مبتکر رباعیات عرفانی است. - شاهدی بر تصدیق این که بوسعید شاعر بوده است نه فقط شعر خوان - بطوری که نوشته‌اند ابوسعید بارها به خرقان سفر کرده و با شیخ ابوالحسن صحبت داشته است که ماجرای آنها در کتاب نورالعلوم و اسرار التوحید و تذکره الاولیاء و دیگر کتاب‌های مربوط به شرح احوال عارفان به تفصیل آمده است. عطار می‌نویسد که: شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته است: من خشت بودم چون به خرقان رسیدم گوهر بازگشتم.» (حقیقت، ۱۳۸۸)

۷-۱- دیدگاه دیگر عارفان درباره‌ی بوسعید

«آن فانی مطلق، آن باقی بر حق، آن محبوب الهی، آن معشوق نامتناهی، آن نازنین مملکت، آن بستان معرفت، آن عرش فلک سیر، قطب عالم، ابوسعید ابوالخیر. پادشاه عهد بود بر جمله‌ی اکابر و مشایخ، و از هیچ کس چندان کرامت و ریاضت نقل نیست که از او. و در انواع علوم به کمال بود.» (عطار، ۱۳۹۴)

شیخ فریدالدین عطار در کتاب اسرار نامه در حکایتی چنین می‌فرماید:

«سخن بشنو ز سلطان طریقت سپه سالار دین شاه حقیقت
به هر جزوی هزاران کل علی الحق به کل محبوب حق معشوق مطلق
شگرفی کافتاب این ولایت درو می تابد از برج هدایت
سلیمان سخن در منطق الطیر که این کس بوسعید است ابن ابوالخیر
چنین گفت او که در هر کار و هر حال نشان پی همی جستم به سی سال
چو دیدم آنچ جستم گم شدم من همی چون قطره در قلزم شدم من
کنون گم گشته ام در پرده ی راز بیابد گم شده گم کرده را باز»

(عطار، ۱۳۸۱)

شیخ فریدالدین محمد عطار در تذکره الاولیا درباره‌ی وی چنین آورده است: «در علم تفسیر و احادیث و فقه و علم طریقت حظّی وافر داشت، و در عیوب نفس دیدن و مخالفت هوا کردن به اقص الغایت بود، و در فقر و فنا و ذلّ و تحمل شأنی عظیم داشت، و در لطف و سازگاری آیتی بود... و او هرگز من و ما نگفت. همه ایشان گفت. (عطار، ۱۳۸۱)

علی بن عثمان هجویری در کتاب کشف المحجوب ذکر خاطره‌ای از بوسعید را نقل می‌کند: «و یافتم که اندر نيسابور مردی بازرگان بود که پیوسته به مجلس شیخ بوسعید بودی. روزی شیخ از بهر درویشی چیزی خواست. این مرد گفت: من

دیناری داشتم و قراضه‌ای. اول خاطر مرا گفت: دینار بده. و خاطر دیگر گفت: قراضه بده. من قراضه بدادم. چون شیخ فرا سر سخن شد، از وی پرسیدم که: "روا باشد که کسی حق را منازعت کند؟" گفت: «تو منازعت کردی، که وی گفت: دینار بده، تو قراضه بدادی.» (هجویری، ۱۳۹۱)

حجة الاسلام امام محمد غزالی در کتاب کیمیای سعادت در باب صبر و شکر از شیخ بوسعید خاطرهای نقل می‌کند بدین قول: «شیخ بوسعید (ره) از خر افتاد، گفت: "الحمد لله." گفتند: "چرا گفتی؟" گفت: "از خر در افتادن با پس پشت افکندم، یعنی که واجب بود. که تقدیر بباشد که در قضای ازلی حکم کرده بودند.» (غزالی، ۱۳۹۳) گستردگی دامنه‌ی توکل بوسعید نسبت به اتفاقات در مسیر زندگی و ایمان راسخ به قضا و قدر و خواست الهی که یکی از ملزومات سفر روحانی یک سالک می‌باشد در این گونه عبارات نمایان است. سراسر سخنان وی تسلیم محض در برابر مشیت پروردگار را نشان می‌دهد. عرفا عقیده داشتند که آنچه در زندگی بر آنان روا داشته می‌شود لطف خداوند است حال اگر این اتفاق سودمند یا ناسودمند باشد، در همه حال نظر پروردگار و توجهی است که از سوی معشوق به آنان می‌شده است. ایشان به نتیجه‌ی کار توجهی نداشتند فقط به عنایتی دلخوش بوده که معبودشان به آن‌ها ارزانی داشته است. عاشقان واقعی تسلیم محض معشوقند و عارفان نیز که سمبل عاشقانند بدون تردید در اختیار معشوق بوده و هر آنچه از جانب وی می‌آمده را با جان و دل می‌پذیرفتند.

روزی شیخ ابوسعید (رح) می‌شد با صوفیان؛ فرا جایی رسید که چاه طهارت جای پاک همی کردند و نجاست بر راه بود: همه با یک سوی گریختند و بینی بگرفتند. شیخ با استاد و گفت: ای قوم! دانیت(دانید) که این نجاست فرامن چه همی گوید؟ می‌گوید «من آنم که دی در بازار بودم، همه کس کیسه‌های خویش بر من می‌افشاندی تا مرا به دست آوردی؛ یک شب با شما بیش صحبت نکردم، بدین صفت گشتم که مرا از شما می‌باید گریخت، یا شما را از من.» (همان). نشانگر بی اعتباری وجود انسان است، اگر خالی از روح و لطف الهی باشد. تقویت و رستگاری روح انسانی باعث پاکی و تهذیب جسم و نفس انسانی است. علی بن عثمان هجویری در کتاب کشف المحجوب، نقل قولی درباره‌ی ابوسعید آورده است. بدین قول: «و شنیدم که یکی به نزدیک شیخ ابوسعید اندر آمد و نخست پای چپ در مسجد نهاد. گفت: وی را بازگردانید؛ که هر که اندر خانه‌ی دوست اندر آمدن نداند، ما را نشاید.» (هجویری، ۱۳۹۳) نقل این گونه سخنان، بیانگر اعتقاد و احترام و پایبندی ابوسعید به شریعت و پیروی از دستورات خداوند و راه و روش نبی اکرم می‌باشد. اینکه معاندان بی خبر از عالم عرفان، به آنان تهمت بی دینی و بی اعتقادی به شریعت می‌زنند. کاملاً مردود بوده و پایه و اساسی ندارد. عارفی که به ریزترین سفارش‌های دینی خویش باور دارد چگونه می‌تواند نسبت به اصول و فروع مؤکد شده در دین، بی اعتنا و بی تفاوت باشد؟ به طور یقین این گونه دیدگاه‌ها که عرفا در مسیر عرفان از دستورات خداوند پیروی نمی‌کنند از نظر هر عرفان پژوه و آشنا به مسائل دینی و عرفانی اعتباری ندارد.

مجد خوافی، در کتاب روضه‌ی خلد خویش درباره‌ی شیخ ابوسعید ابوالخیر این گونه آورده است: «سلطان طریقت، برهان حقیقت، سالک عالم توحید، شیخ ابوسعید - قدس الله روحه - دین و دنیا هر دو با هم جمع داشت، تا غایتی که میخ‌های طولیه‌ی اسبان از زر کرده بود. منکری اعتراض کرد که شیخ، ما را از دنیا منع می‌کند و خود جمع!

ای که گویی گرد دنیایی مگرد خویشتن اول ز دنیا دور باش
گر طبیب از آش منعم می‌کند گو نه خود خور، گر نباید خورد ماش
شیخ این اعتراض از وی بدید، دست وی بگرفت و به طولیه برد، گفت: این میخ که می‌بینی ما را در گل است نه در دل!
ای که سیم اندر کفم بینی مقیم از غمش دل شسته دارم همچو سیم
میخ زر ای دل رمیده در گل است نه هوای زر چو میخم در دل است»

(خوافی، ۱۳۸۹)

شیخ عطار، در کتاب منطق الطیر چند جایی از شیخ بوسعید یاد می‌آورد و احوال وی را در جریان حکایات بازگو می‌نماید. و چنین می‌فرماید:

«گفت شیخ مهنه آن را پیرزن دلخوشی را هین دعایی ده به من
گر دعای خوش دلی آموزیم بی شک آن وردی بود هر روزیم

شیخ گفتش مدتی شد روزگار تا گرفتم من پس زانو حصار
اینچ می خواهی، بسی بشتافتم ذره ی نه دیدم و نه یافتم»
(عطار، ۱۳۸۰)

از نگارنده:

بوسعید آن صاحب گنجی ز نور از ریاضاتش چنین دادی خبر شیخ ما وارونه بودی وقت حال تو مپنداری که او دیوانه بود	روز و شب در بارِ حق بودی حضور آن مریدان یک به یک با صد هنر کج روی اندازه کن ای بدسگال مست بود و در پی میخانه بود
تا بنوشد می ز جام کردگار می نه آن می که تو پنداری عزیز هر که گیرد معرفت از جام رب حال عارف این بُود ای بی خبر گر نه ای، مرد ره افتادگی ای که داری طعن بر مرد خدا چون گمان بد، بری بر بوسعید حرفِ آنان گفتِ حق بود ای پسر گر نمی دانی تو رمز اقوال را پس دهان بر بند، ای مرد شقی شرم کن ای بد زبان و بدگهر	گم کند خود، وانماید حال یار پاک کن اندیشه ی جانت تمیز گه سلامت باشد و گه درد و تب یک قدم رسوا و دیگر دم، دگر پا مزن در راه حق بی بارگی رُو سر خود گیر، ای بی دست و پا یا که بد گویی به سلطان بایزید این سخن ها کی تو را دارد ضرر یا نداری تو خبر احوال را زانکه او هستی ز یاران، متقی بیش از این با تو نمی گویم دگر

۸- دیدگاه نویسندگان درباره‌ی شیوه‌ی سخن گفتن عارفان

قبل از نشان دادن سخن و جایگاه آن در هر یک از مقامات، باید متذکر شد، که برای فهم و درک و تشریح سخنان عارفان و من جمله، ابوسعید، باید که حالی همانند آنان داشت تا به گُنه‌ی مطلب دست یافت، و غرض از بیان سخن را دریافت. درک این شیوه از سخنان از فهم بندگان عامی به دور است تا جایی که بسیاری چون این گفته‌ها را شنیدند تهمت کفر و زندیق بر اهل دل بستند و آنان را خارج از دین نامیدند. از این رو بود که خداوند به بندگان خاص خویش فرمود که اسرار بین من و خود را در میان نامحرمان انتشار ندهید. و چون رازها فاش شد بسیار حسین منصورها هم بر سر دار شد بی‌هیچ جرم و جنایتی، به دستور هر فرد بی‌لیاقت و بی‌کفایتی، که ندانست حسین چه در دل دارد. حال باید گفت در مورد مسائلی که فهم آن‌ها در توان قوای فکری و قلبی و دلی ما نیست نباید به قضاوت نشست و تهمتی ناروا بر مردان خدا و جویندگان با صفا زد و آنان را از جمله‌ی بی‌دینان خواند همچون زندیقان. حال عارفان همچون کسانی است، که در فضا سیر می‌کنند در حالت بی‌وزنی که بر خود هیچ تعلقی ندارند؛ و هیچ جاذبه‌ای یارای کشش آنان نیست مگر جاذبه‌ی حق جل و جلاله. چرا که جاذبه و کشش حق تعالی ورای همه‌ی جاذبه‌هاست. کسی که غرق در مادیات و تعلقات دنیا است، چگونه می‌تواند معلق بودن و بی‌وزنی فضاورد را - که از هر جاذبه و کششی به دور است - درک کند. مگر این که در شرایط او قرار گیرد و آن‌گاه خود ببیند و لمس نماید تا درک آن عالم دیگر برای او آسان و قابل فهم باشد.

آنچه که عارفان در بیخودی بر زبان، سخن می‌گفتند ولی در قلبشان پیامی دیگر معلوم بود آن سخن نه در هشیاری آنان است بلکه در بی‌اختیاری‌شان است، که از زبان بنده‌ی خاص بیان می‌شود تا چند نشان از او به اثبات رسد بندگی را که خدای عز و جل، در محک ابتلا و امتحان آرد بندگان را. بدین روش که بدانند آیا بنده‌ی او که خواهان دیدار جمال یار است و جسارت بر همنشینی در بارگاه سبحان را بر دل و جان آراسته است، که اگر در زمانی سخنی بدین‌گونه گوید در برابر هجوم بی‌خبران از

راه و بارگاه، چه خواهد کرد و آیا تاب و توان مقاومت بر خود می‌بیند که به سبب دیدار معشوق از هر چه هست بگذرد و هیچ ملامتی را به دل نگیرد و اگر بد اخلاقی دید. شرط ادب را به جای آورد، که این صفت، اولین شرط سالک است در پیمودن راه طریقت. و آیا بعد از شمانت از دیگر یاران، خستگی بر او مستولی خواهد شد و یار را بی یار خواهد گذاشت. یا این که بر راه و هدف خویش، که بهترین است، اصرار می‌ورزد و تنها به معبود می‌اندیشد و برای لقای او شب و روز نمی‌شناسد.

بونصر سراج به قاضیان بی‌خبر در باب قضاوت سخنان شطح گونه‌ی عارفان هشدار می‌دهد و آنان را، چون بی‌هنر و بی‌خبرند از عالم عرفان، بر حذر می‌دارد و چنین ابراز می‌دارد که: «هیچ کس را روا نیست که زبان بر اولیای حق بگشاید و با ذهن و زبان خویش سخنان و حالت‌های آنان را برشمارد و آنچه را در نمی‌یابد دور اندازد. هر کس که راه آنان را نرفته و گام به سوی مقصودشان نگذاشته و چون آنان نبوده بهتر آن است که در باب آنان سخن نگوید و ایشان را طرد و انکار نکند. (سراج، ۱۳۸۸)

ابونصر سراج، آن سخنور مواج در کتاب *اللمع فی التصوف* در باب انکار صوفیان توسط دیگر بندگان و گروه‌ها- امروزه نیز بسیاری معاندان و خصومت ورزان با عالم عرفان که چون نمی‌فهمند، مردان خدا را طغیان‌گر و خارج از دین و ایمان می‌دانند- چنین می‌فرماید: «نمی‌بینی که گروه‌های بسیار تصوف را انکار می‌کنند اما صوفیان هیچ کس را مردود نمی‌شمارند؛ چه هر کس که در این دریا شناور شد و آموخت و برآمد، سرور دوستان و صاحب‌دلان است و نور چشم شیدا صفتان و همه به ناگزیر در مشکلات خود به او رجوع می‌کنند.» (همان)

شیخ ابونصر گفت: اگر گفته شود که معنی مقامات چیست؟ باید گفت: معنای آن، توقف بنده در پیشگاه خداوند است در انجام عبادت‌ها و مجاهدات و ریاضات و بریدن از خلق و پیوستن به خدا. (همان)

«سخن صوفیان از همان آغاز پیدایش خود واکنشی بود به غفلت مردمان از امر مقدس و راه حق. سخن عرفانی به این معنا و فقط در همین محدوده سخنی است نقادانه، که ناباوری مردمان به رستاخیز و آخرت، و سستی آنان در اجرای احکام دین را هدف حمله‌های خود قرار می‌دهد.» (احمدی، ۱۳۸۶)

«حقیقت این است که گفتار عرفا دارای یک بافت معنایی زیرین یا باطنی و یک نمای زبرین یا ظاهری است. در نتیجه آن را باید با دو خوانش خواند. یکی آن‌چه در ظاهر کلام اتفاق می‌افتد و دیگری در واقع، خلاف ساخت ذهن بشری است که کسی در یک زمان به چندین مضمون گوناگون و به کل بی‌ربط با هم بیندیشد و پراکندگی و گسستگی در ذهن از ویژگی‌های روان پارگی است و ذهنی به باریک‌اندیشی ذهن عارف نمی‌تواند این چنین بی‌منطق و گسیخته باشد» (آشوری، ۱۳۷۷)

«بوسعید خود هرگز دعوی کرامت نداشته است. این مریدان و نویسندگان زندگی‌نامه‌های او بوده‌اند که مشتکی از این حکایات و کرامات را به نام او ثبت کرده‌اند. اما بوسعید یک امتیاز خاص داشته است که همان امتیاز سبب شده است که این همه کرامت را به او نسبت دهند و آن نوعی "اشراف بر ضمایر" بوده است، یعنی این که به قراین مقام و مقال، با هوش و نکته‌سنجی‌های غریزی خویش، تا حدودی اندیشه مخاطب را تشخیص می‌داده و غالباً شعری می‌خوانده که آن شعر نیز دارای ساخت‌های متفاوت معنایی بوده است. فراخی میدان تداعی در معنی شعرها از یک سو و هوشیاری بوسعید در تشخیص حال و هوای روحی مخاطب، از سوی دیگر سبب شده است که مردم تصور کنند او از فکر و اندیشه ایشان خبردار است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵)

همه‌ی عارفان پایبند شریعت بوده و هرگز پا را از گفته‌های کلام خدا و سنت رسول الله فراتر نگذاشته‌اند. و در اجرای اصول و فروع دین به شیوه‌ی درست، باور داشته‌اند. عرفا با توجه به نگاه تأویلی به کلام الهی، گاه تفسیری متفاوت و هدفمندتر از ظاهر سخن دریافته‌اند. «مولانا جلال‌الدین نیز در تعلیمات خود خاصه در مثنوی بارها ضمن بیان حکایت به پیوند ذاتی بین طریقت و شریعت اشاره کرده است و این دو را در واقع تفکیک ناپذیر تلقی می‌کند. خاصه اگر اسوه بودن پیامبر را اصل قرار دهیم و سیرت وی را برگرفته از قرآن و سنت تلقی نماییم بدیهی است که نمی‌توانیم حتی برای لحظه‌ای از این نکته فاصله بگیریم که ترک شریعت گمراهی محض است و خروج از سنت نبوی خروج از کمال حقیقی است.

گذشته از مولانا در خلال آثار شیخ اکبر، محی الدین بن العربی (۵۶۰ - ۶۳۸) این پیوند شریعت و طریقت را به خوبی می‌توانیم دید و این که بی‌مدد این دو به حقیقت نمی‌توان نایل شد نیز بسیار قابل تأمل است. آنچه ابن‌عربی در فصوص الحکم آورده است و هر فصلی را مربوط به یک پیامبر بزرگ الهی دانسته و رقم زده خود گواه بر این مطلب است که حقیقت در جایی است که شریعت و طریقت از یکدیگر فاصله نگرفته باشند.

گذشته از ابن‌عربی، در آثار امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ) نیز نشانه‌های خوبی از ارتباط تنگاتنگ بین طریقت و شریعت را می‌توان یافت. کتاب احیاء علوم الدین وی از گونه‌های بسیار عالی و نافذ از این دست به شمار می‌رود. از کسان دیگری که از معتقدان به شریعت‌اند می‌توان از «خواجه عبدالله انصاری» نام برد که شدیداً به رعایت شرع توجه و اهتمام داشت و نسبت به فرایض بسیار سخت گیر و سخت کوش بود و بدین نکته نیز شهرت زیاد یافت. با این که وی دارای لطایف نثر و مناجات‌های بسیار شیواست اما به جهت تقید شدید داشتن به شریعت چندان مورد توجه واقع نشد و قبول عام نیافت و ظاهراً زهد و تصوف وی بسیار خشک و عاری از روح بوده است. (محمدی، ۱۳۸۰)

شمس الدین محمد شیرازی، نیز درباره‌ی پیچیدگی سخنان و اهداف نهان سالکان طریق و عارفان رسیده به بارگاه رفیق، به مخاطبان چنین ابراز می‌دارد.

«من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی»

(حافظ، ۱۳۸۷)

۹- تحلیل برخی از سخنان ابوسعید ابوالخیر

رسیدن به مقام عرفان بدون جوهره‌ی عشق بی معناست و اگر ذوقی از جانب معشوق (خداوند) بر جان و دل سالک نقش بندد و این ذوق سبب شوق نشود و نتواند به عشق دست یابد، گذر از مسیر پرپیچ و خمی که سراسر ناملایمات و سختی‌هایی در بر دارد، غیر ممکن می‌گردد. تنها دارنده‌ی عشق قادر به تحمل رنج‌هاست. «عشق، در سنت اسلامی، مفهومی گسترده و چند سویه دارد. از یکسو، جوهر ذات الهی به صورت "عشق" تشخیص یافته است و خدای عشق به نام حبیب در عرفان اسلامی ظهور می‌کند. و از سوی دیگر، طریق عشق و سلوک عاشقانه برای رسیدن به کمالات الهی خود راهی متمایز از دیگر راه‌هاست.» (حسینی، ۱۳۸۳)

«عشق نتیجه محبت حق است و محبت صفت حق، اما در حقیقت محبت صفت ارادت حق است که از صفات ذات می‌باشد. چون عشق به عام تعلق گیرد، آن را ارادت گویند، و آفرینش موجودات نتیجه آن ارادت است. چون به خاص تعلق گیرد، آن را رحمت گویند، چون به اخص تعلق گیرد، آن را نعمت گویند و این نعمت ویژه انسان است و مرتبه تمامی نعمت منعم.» (نوربخش، ۱۳۸۴)

عشق ودیعه و امانت الهی است، که در وجود انسان قرار داده شده و با ذات و فطرت آدمی آمیخته است و انسان مدام و پیوسته در پی دیدار با معبود و معشوق حقیقی بوده است. مولانا می‌گوید:

«ناف ما بر مهر او ببریده اند عشق او در جان ما کاریده اند»

(مولوی، ۱۳۷۵)

چنین بیان شده که عشق راه رسیدن انسان برای دست یافتن به سعادت و کمال است و این آتش عشق است که میسر راه رسیدن به معشوق را هموار و میسر می‌سازد و از اساس خداوند آدمی را آفریده تا عاشق باشد. یکی از تفاوت‌های اصلی و بنیادی انسان با فرشته در این است که فرشته از درک و فهم عشق بی بهره است و عشق روحانی و معنوی مخصوص انسان است که از روز ازل (ابتدای خلقت) در وجود بشر نهاده شده است. به قول حافظ:

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»

(حافظ، ۱۳۸۷)

اشعاری منسوب به حسین بن منصور حلاج که در باب عشق سروده است.

« دامن عشق گیر در ره دوست
عشق چون از صفات بی چون است
که جز او رهبر هدایت نیست
هرگزش ابتدا و غایت نیست»

(حلاج، ۱۳۷۸)

دکتر سید جعفر سجادی در کتاب فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تعریف شطح را این‌گونه آورده است: «سخنانی که در حالت وجد و بی‌خودی، در وصف حال و شدت وجد گفته شود. به سخن دیگر، در عرف عرفا، حرکت اسرار وجد را شطح گویند. که شنیدن آن بر ارباب ظاهر، سخت و ناخوش باشد و موجب ظن و انکار گردد.» (سجادی، ۱۳۹۳)

«چه شطح جنبش رازهای واجدان است در هنگامی که وجد نیرو گرفته است. به این جهت از حالت درونی خود به کلمه‌ی شطح تعبیر می‌کنند. برخی که این کلمه را می‌شنوند پذیرش آن بر ایشان سخت است و آن را انکار و طعن می‌کنند و خود را در آستانه‌ی فریفتگی و تباهی قرار می‌دهند و برخی هم تا می‌شنوند می‌پذیرند و برمی‌آیند و رستگار می‌شوند.» (سراج، ۱۳۸۸)

از نگارند:

شطح یعنی پا زدن تا سوی یار جان سپردن در رهش بی اختیار
چون بگیرد جذبه‌ای از سوی دوست رو نماید جان و دل هر جا که اوست

بسیاری از گفته‌های عرفا گونه‌ای از معماست. برای فهم و دریافت درونی اقوال ایشان آشنایی با کلیدها و رموز جهت گشایش اسرار، لازمه‌ی کار است. مبهم بودن سخنانشان به اندازه‌ای است، که عارفان دیگر نیز از تفسیر و تشریح و منظور سخن آنان اظهار عجز و ناتوانایی کرده‌اند. همچون جنید بغدادی که در فهم بسیاری از گفته‌های بایزید ناتوانایی خود را بیان داشته است. «همچنین جنید گفت: برخی از گفته‌های بایزید چنان سخت و صعب و ژرف معنا است که چون دریا می‌ماند و جز او را چنان سخنانی نیست. من نیز غایت حال و قال او را در کسی ندیدم و ندیدم که کسی درست آنها را دریابد یا درست تفسیر کند و یا راست بازگو کند.» (سراج، ۱۳۸۸)

«شطحیات نوشتن و گفتن بدون اندیشه که ناشی از قرار گرفتن در فضایی فراتر از ماده است. در این میان سخنانی بر زبان عارف جاری می‌شود که با نرَم و عادت همیشگی زبان و سخن متفاوت است. او سخنانی را بر زبان می‌آورد که برای دیگران قابل درک نیست.» (زارعی و مظفری، ۱۳۹۲)

بوسعید: «شیخ بسی گفتی که جحی [دجین بن ثابت با کنیه ابوالغض] مادر را بسیار زدی. مادرش گفت: چرا مرا می‌زنی؟ گفت: تا تو در آن وقت که نرَم، شکر کنی و قدر بدانی.» "قبض" و "بسط" اجباری که معشوق را میل وافر است ولی عاشق را یارای دیدار محبوب با پذیرفتن رنج سفر بر خود نیست. چنان که گفته‌اند:

«آن چه خدا خواست همان می‌شود و آن چه تو خواهی نه آن می‌شود»

بوسعید: «نقل است که چون شیخ از آن ریاضت‌ها پیرداختی در پس هر ریاضتی دعا او این بودی که خداوندا! بوسعید را از بوسعید برهان!» طلب عنایت "جمع" و "محو" شدن صفات بنده، چنانچه بوسعید حجابی است برای دیدن حق، پس او را از میان بردار تا همه تو شود. عارف به مقامی رسیده که وجود خویش را مانع و حجابی برای لقای یار می‌داند. و به تبع دیدار در اندیشه‌ی یکی شدن و اتحاد است. به طور یقین چنین سالکی هیچ توجهی به خواسته‌های نفسانی ندارد و هر آنچه مانعی برای دیدار حق گردد از میان برمی‌دارد. حقیقت روحانی بوسعید را از وجود او که همدم و خواهان نفس است رهایی ده، که او جز تو به خود نیز نمی‌اندیشد.

و در احوال بوسعید: و ازو می‌آید که یک روز سمعی بود. هر چند قوالی جهد کرد، سماع در نگرفت. شیخ خادم را بخواند و عصا بدو داد و گفت: «این مثال صورتی کن و بیارای چنانک کسی نداند و چادری درپوش و برگوشه بام بنه». خادم چنان کرد در حال نعره آن قوم بر عیوق [ستاره‌ای خرد و روشن] رسید و فریاد از همه برآمد و خرقه‌ها در میان افتاد. چون روز به آخر رسید، شیخ گفت «ای خادم! برو و پرده از روی کار برگیر تا صوفیان بدانند که نعره بر کجا زده‌اند؟» "شرب" است که حلاوت هر طاعت (فرمانبری محض) و راحت (آسایشی که به دنبال نیایش فرا می‌رسد) است و با آن هیچ کار نتوان کرد.

چنان وجدی در صوفی پدید آمده، که به صورت و صورتک نمی‌اندیشد و تنها در اندیشه‌ی "بسط" حال است و به دنبال سرخوشی و سرمستی با یار است.

«نقل است که وقتی به دیهی رسید. آن‌جا زاهدی بود در خود مانده و دماغی [غرور و تکبر] در خود پدید کرده. شیخ او را به دعوت خواند. او اجابت نکرد، گفت «من زاهدم و سی سال است تا بروزه‌ام و خلق دانند که چنین است.» شیخ [بوسعید] گفت: «برو غربالی کاه بدزد تا از خود برهی!» "محو" و "محق" پاک گرداندن هر صفت ناپسند و پسند، هر چه که باشد حتی توبه از عبادات و ریاضات و مجاهدات، سعی و تلاش بنده بر عبادت نیز "فرق" است. و در کوشش بی‌کشش، وصال نیست و اگر از معشوق کششی فرا رسد منتج به "جمع" می‌شود، که مبتدای امید سالک است.

«در جرم توبه کردن بودیم تا به گردن از توبه‌های کرده این بار توبه کردم»

(مولوی، ۱۳۷۸)

هنگامی که بوسعید شطح معروف «لیس فی الجبه سوی الله» خود را در حضور بزرگان عصر بر زبان آورد «شیخ بر در تخت نشست. کسی گفت: شیخا! این سخن، حسین منصور گفت و او را بردار کردند و ترا بر تخت نشاندند» گفت «آری، او عاشق بود و ما معشوقیم و او خزانه دار بود و ما خلعت بخشیم.» اختلاف مقام عارفان در "قرب". چنانچه از "مولوی" پرسیده شد در مورد جایگاه عارفان و منزلت "عطار" و او در پاسخ چنین جواب داد که: «هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم»

«صوفیان راهی یافته بودند تا به یاری اشارت و ایجاز نکته‌هایی بگویند، و باز همه چیز را نگویند. هم راهنمای مخاطب باشند تا از معناهایی سر در آورد و هم راه سپردن در ادامه‌ی مسیر را به عهده‌ی خود او بگذارند. کلام صوفیانه که با واژه‌ی شطح مشهور شده، گونه‌ای بیان کوتاه و فشرده است که جای تفسیرها و تأویل‌های بسیار را باز می‌گذارد.» (احمدی، ۱۳۷۶)

شنیدم از کسی که می‌گفت از مشایخ خویش شنیده‌ام که می‌گفتند بایزید گفت: «ای دانشمند نما! در علم به جستجوی علم باش که علم جز آن است که تو در آنی و ای زاهد! در زهد جوپای زهد باش که زهد جز آن است که تو در آنی.» (سهلگی، ۱۳۹۱) پیام سخن بایزید در این است که آنچه در ظاهر می‌بینی نه آن است که در باطن نهفته است و تو ای صورت پرست از حال درون و معنای آن نا آگاهی و آنچه در آنی حقیقت آن چیز نیست. تأکید او بر تأویل سخن است و فهم باطنی از کلام و رفتاری که از زاهد می‌بیند، ناچیز می‌داند. چون زاهد از برای رهایی خویش از خشم و غضب ارباب عبادت می‌کند و یا از برای عادت‌ی که سالیانی در آن استمرار داشته است. به هر روی بایزید و عارفان دیگر همچون خود به آرزوی دیدن اصل خویش است و همه را دعوت به درک رفتار و کلام می‌کند و از تفاسیر ظاهری سخنان مخاطبان را بر حذر می‌دارد.

«عمیق‌ترین احساسات شخص، هنگامی به تمام معنا تجلی می‌کند که تصورات وهمی، همه چیز را رهنمون گردد و اختیار از دست برهان و منطق چوبین انسانی بیرون شود.» (بودافر، ۱۳۷۳)

یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین سخنان ابوسعید که به شطح معروفی شناخته شده است. «لیس فی الجبه سوی الله» می‌باشد. دیدگاه‌ها و برداشت‌های متفاوتی درباره‌ی سخنان وی ارائه شده است. روزبهان در شرح شطح ابوسعید ابوالخیر، که بر زبان آورد: «لیس فی الجبه سوی الله» چنین برداشته و نگاشته است. «چون از رؤیت نفس و خلق محو گشت، حق به حق او را تجلی کرد. بزبان عندلیب عشقش سر اتحاد بنمود در دفتر عشق. خواجه‌ی کاینات - علیه السلام - بنگر، و سر "من رآنی فقد رأی الحق" برخوان. شمع در لگن چون تو بر افروزد؛ پروانه‌ی مزاحم در نور خود بسوزد. و سر ازل از نهان خانه‌ی اجل گیرند.» (روزبهان، ۱۳۹۴) نشان از "فنا" و "بقا" بالله دارد. زیرا که عارف هیچ نشانی از وجود خود در خود نمی‌بیند و همه او می‌بیند.

به قول فریدالدین محمد نیشابوری:

«فنا گشتن، دل از جان بر گرفتن همه انداختن، آن بر گرفتن»

(عطار، ۱۳۸۱)

« شوریدگی‌های عارف در خلال احوال و تجربه‌های روحانی که خود حاصل ریاضت‌ها و تمرکز همه‌ی قوای روحانی و فعالیت تخیل او در عالم خلوت و تأمل است منجر به وقایع و کشف و شهودهایی هم در تجسم جلوه‌های جمال معشوق و هم دریافت‌ها و ادراکاتی الهام گونه می‌گردد که تأثیر مستقیم بر مضمون و زبان عارفانه می‌گذارد که به فضایی سمبلیک و ابهام‌آمیز منجر می‌شود.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶)

«همان‌طور که دیده می‌شود خاستگاه سخنانی از این دست نه مبتنی بر تجربه‌های حواس است و نه مبتنی بر ادراک استوار بر استدلال عقل که معنی روشن و قابل فهمی برای مخاطب داشته باشد. از این سخنان از تجربه عاطفی شدید عشق مایه می‌گیرد، که چارچوب تنگ عقل کثرت اندیش را می‌شکند و از مرزهای محدود قلمرو تجربیات حسی در می‌گذرد. کوشش و تلاش روح‌های بزرگ و اندیشه‌ی موج عارفان نیز به اقرارهای مکرر در بیان ناپذیری عشق و نگنجیدن آن در حیطه ادراک عقل ختم می‌شود.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶)

«شیخ را پرسیدند از معنی این خبر که: " تفکرُ ساعةٍ خیرٌ من عِبَادَةِ سَنَةٍ " شیخ گفت: " اندیشه‌ی یک ساعته در نیستی خود، بهتر از عبادت یک ساله در اندیشه‌ی هستی خود." بعد از آن گفت:

تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز / نه کار کنم نه روزه دارم نه نماز

چون با تو بوم مجاز من جمله نماز / چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز»

(جامی، ۱۳۹۰)

"وقت" برای عرفا جایگاه ویژه‌ای دارد به خصوص ابوسعید ارزش خاصی برای "وقت" قائل بود. وی لحظه‌ی خوشی با یار را با هیچ ارتباط دیگری عوض نمی‌کرد و گاهی آن‌چنان در "وقت" غرق بود که هر عبادت و ریاضتی را مانع و حجابی برای دیدار یار می‌دانست. وی با اشاره‌ای که از معشوق دید و لحظه را دریافت. سال‌های متمادی با کوششی بی وقفه که توأم با کششی از سوی یار بود. مراتب رابطه و اتصال را کاشته بود و هر زمان "وقت" را می‌پایید و چشم در انتظار گشایش درگاه و آغوش بارگاه داشت.

مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی - خدایش بیامرز - در کتاب "عارفی از خراسان" بسیاری از نکته‌های ظریف و شریف آن بزرگ مرد خراسان را به نقد و تفسیر گذاشته و نصایح پنهان و آشکار ابوسعید به شاگردان و پیروان را که در حین حکایات بیان داشته، بازگو نموده است.

«بنده‌ی آنی که در بند آنی»

«زندان مرد بود مرد است»

«پنداشت و منی تو حجاب است از میان برگیر به خدای رسیدی»

«هرچه نه خدای را نه چیز و هرکه نه خدای را نه کس.»

«براساس این نظر ابوسعید معتقد بود که "بنده به یک قدم به خدای رسد ... میان بنده و حق یک قدم است و آن آن است که قدم از خود بیرون نهی تا به حق رسی» به عبارت دیگر به همان نسبت که انسان از خودپرستی‌اش بکاهد به خدا روی تواند آورد.» (یوسفی، ۱۳۴۸)

«پیر مهنه برای کاستن از خودپرستی‌های مریدان راه‌های گوناگون برمی‌گزید و یکی از مهمترین آنها را خدمت به دیگران می‌دانست.» روزی ... در میان سخن گفت از سر خانقاه تا بُن خانقاه همه گوهر است ریخته، چرا برنچینید؟ خلق باز نگرستند پنداشتند گوهر است تا برگیرند، چون ندیدند گفتند: ای شیخ ما گوهر نمی‌بینیم! شیخ گفت: خدمت! خدمت! این خدمت به درویشان - که نخست برای تربیت نفس بود - در نزد او کم‌کم چنان اهمیتی یافت که می‌گفت: کوتاه‌ترین راه تقرب به خدا "راحتی با دل مسلمانی رساندن است." (یوسفی، ۱۳۴۸)

سخنان ذکر شده از زبان ابوسعید، بیانگر نکوهش صفت منیت و تکبر است و اگر بنده دارای اینگونه صفات باشد به خدا نخواهد رسید و اگر کسی به خدا نرسد به هیچ نرسیده است و اگر به خدا برسد به همه چیز و همه کس رسیده است. پس به قول وی "منی" و "تویی" از میان برگیر تا به "مایه" برسی. بنده آن زمان به خدا خواهد رسید که خویش و کیش و خواهش‌های

نفسانی و علایق شیطانی به کل رها نماید و هیچ توجهی بدان ننماید و همچون "بایزید" که پرسیدند: چگونه به خدای رسیدی؟ گفت: «نفس را به خدای خواندم اجابت نکرد ترک او کردم و تنها رفتم به حضرت.» (عطار، ۱۳۸۱) و همو گفت: «هرگز متکبر بوی معرفت نیابد.» (همان)، و همچون مولانا که در تأکید و تأیید این سخن چنین فرموده است:

«نردبان خلق، این ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است»

(مولوی، ۱۳۷۵)

«شیخ را پرسیدند که: "تصوّف چیست؟" گفت: "آنچه در سر داری بنهی، و آنچه در کف داری بدهی، و از آنچه بر تو آید نجهی." و هم شیخ گفته: "حجاب میان بنده و خدای، زمین و آسمان نیست، عرش و کرسی نیست. پنداشت و منی تو حجاب است. از میان برگیر و به خداوند رسیدی.» (جامی، ۱۳۹۰)

سخنانی پر مغز و پر محتوا از جان شیرین عرفایی نشأت می‌گیرد که بر تلخی‌های مسیر راه عرفان فایق آمده‌اند. ابوسعید یکی از مقرّبان درگاه حق، پس از مجاهدات و ریاضات به مشاهدات حقیقی و حقایق خداوندی دست یافت. وی برای رسیدن به چنین مقامی، آنچه در وهم و خیال و ظنّ و گمان و مال و منال و خواهش‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی که در آدمی موجب طغیان می‌شود. رها نمود و جز به خواسته‌ی معشوق، توجهی به غیر نداشت. عارف آن است که صاحب درد باشد و قادر به تحمل درد که درمان وی شکیبایی و استواری وی است. هر چه بر او امر گردد مطیع باشد و هر چه مصیبت و رنج بر او رسد شکرگزار پروردگار در همه حال، هم به زبان قال و هم به حالت حال.

بزرگترین حجاب بین بنده و آفریننده برای سالکان، خودستایی و خودنمایی است و همچنین پرورش صفت ناپسند تکبر و خودبینی است. در ابتدای خلقت انسان، آنگاه که اعتراض فرشتگان برخاست بر اثر حسادت و بعد از آفرینش، آن لحظه که خداوند بر فرشتگان فرمان سجده بر آدم را داد. "عزایل" که یکی از نزدیکترین فرشتگان بارگاه بود، به دلیل غرور و تکبر بی پایه و اساس، نافرمانی آغاز کرد و امر الهی را مطیع نبود. این ناخلفی وی سبب رانده شدن و محروم شدن از الطاف خداوند تا قیام قیامت گردید. و همچنین لقب "شیطان یا ابلیس" بر او نهادند. بنابراین هر کس که بخواهد با یار ملحق گردد و فیض معشوق مدام ببیند و شرب او پیوسته بچشد باید که فقط او را ببیند و خود در میانه نبیند.

شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز گفت: «کار، دیدار دل دارد نه گفتار زبان.» "وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ" ترجمه: و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد. (النزاع/۴۰) «تا نکشی نفس را از او نرهی. بدین بسنده نباشد که گویی لا اله الا الله گفتم، مسلمان شدم "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" ترجمه: و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه [در همان حال] مشرکند- یعنی به حقیقت توحید نرسیده‌اند. (یوسف/۱۰۶) «گفت: ایشان به زبان ایمان می‌آوردند و لکن بیشتر آنند که به دل شرک دارند. خدای عزّ و جل می‌گوید: من شرک نیامرزم. "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" ترجمه: بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. (النساء/۴۸) «هر چه بیرون شرک بود آن را که خواهم بیامرزم و ترا هفت اندام به شرک و شک آکنده است. بیرون باید کرد این شرک‌ها از دل‌ها تا بیاسایید.» (منور، ۱۳۹۳)

مجموعه‌ی سخنان ابوسعید سراسر، باور اعتقاد در دل را ملاک عمل صالح می‌داند. وی معتقد است، که هر لفظی قابل یادگیری است و هر کسی می‌تواند با گذراندن تحصیلات مربوط به آن علم و دانش را بیاموزد. این که چه اندازه می‌تواند علم آموخته‌ی اعتقادی را در دل بیاراید و نیت را خالص بگرداند. بسته به نوع دیدگاه و هدفی است که صاحب علم به همراه دارد. گر چه بر زبان آوردن جزئی از ارکان به حساب می‌آید اما عملی که شایسته یک مرد خدا و یک عارف رسیده به جاده صفا است باید قال و حال در کار باشد تا پس از پیمودن مقامات مسیر راه عرفان به نهایت مقام فنا و بقا دست یابد. به قول مولانای خراسانی:

«گر چه تفسیر زبان روشن‌گست لیک عشق بی زبان روشن‌ترست»

(مولوی، ۱۳۷۵)

و در جای دیگر مولانا چنین می‌فرماید:

« ما زبان را ننگریم و قال را ما روان را بنگریم و حال را ناظر قلبیم اگر خاشع بدو گر چه گفت لفظ، ناخاضع رَوَد»
(مولوی، ۱۳۷۵)

اندیشه‌ی عرفا به طور کلی وحدت‌طلبی است و لازمه‌ی رسیدن به پروردگار را ایمان راسخ به توحید و یگانگی ذات حق می‌دانند. ابوسعید یکی از سمبل‌های یکتاپرستی و توحید است و هرگز شرک در دل وی جای ندارد. وی به درستی می‌داند که عاشق برای رسیدن به معشوق، باید که دویی را به کناری نهد، که در جاده‌ی عشق‌ورزی دوگانگی نقشی ندارد و راه به جایی نمی‌برد. او به طور کامل آیات و نشانه‌های هدایت را که از جانب خداوند به بندگان ابلاغ شده را درک کرده و می‌داند، که "إياك نَعْبُدُ و إياك نَسْتَعِين" ترجمه: فقط تو را اطاعت و عبادت می‌کنم - زیرا که تو مستحق پرستش و نیایشی و جز تو کسی دیگر را عبادت نمی‌کنم. - و فقط از تو مدد و کمک می‌جویم. - زیرا که تو تنها روزی رسان و قادری مطلق، در هر امری هستی؛ و صفات تو مخصوص توست و هیچ کسی دیگر خصوصیات و ویژگی‌های تو را ندارد. - چه پیام و مفهومی را به دنبال دارد. یعنی که از شرک بپرهیزید که خداجویی، هیچ سنخیتی با شرک‌ورزی ندارد. از نگارنده:

حق پرستی کار مردان خداست	دل به حق دادن نشانی از صفاست
مرد حق دل را سپارد با خدای	گر تو مردی این چنین مردی نمای
جز به نام وی مبر تو بر زبان	غیر "هو" گفتن بُود شرک عیان
لا اله گوی و بنشین در خروش	بعدِ الا الله زبان بند و خموش

۱۰- نتیجه‌گیری

ابوسعید ابوالخیر، تأثیری شگفت در رهپویان بعد از خود و در جامعه‌ی حکومتی و سیاسی خویش گذاشت. تا آن‌جا که سردمداران حکومتی در جلسات وی شرکت می‌کردند و خود را مرید وی می‌دانستند. ابوسعید نیز بانی خیر و نیکی رساندن به مردم بود و در ارتباطی، که با خاندان حشمت و شوکت داشت، مشکل‌گشای خلق بود. - مردان خدا، چون با خدا بودند در نزد همه اقشار محترم و صاحب اعتبار بودند. - ابوسعید در تمام دوران زندگی خویش راه عرفان را می‌پیمود و گاهی در خلسه‌ای فرو می‌رفت، باز در راه خداجویی یگه تاز زمان خود بود. او چون خویش را بشناخت که هیچ است و برای همه شدن باید به معشوق برسد تمام تلاش او پیوسته برای لقای یار و فنای در او و باقی در ابدیت او بود. و از این رو هر آنچه می‌گفت از او می‌گفت نه از فنای خویش که نبود و همه او بود. این عارف بزرگوار با شناختی که از خدای خویش داشت و در ارتباطی که با وی برقرار می‌کرد از گونه‌های سخنی استفاده می‌کرد، که برای دیگران عجیب به نظر می‌آمد و او گشایش اسرار عرفانی و رموز حیرانی را با لطافت و ظرافت خاصی آشکار کرده و پرده از رمزهای حقایق باطنی و نهانی سلوک برداشته است. از این رو هم در زمان خویش و هم در نسل‌های بعد از خود همچنان در نزد بزرگان عرفان و دین و عامه مردم قابل احترام است و بعد از سال‌ها از رحلت وی، نکته‌ها و سخنان و شرح احوالش، روز به روز در میان جوامع گسترش می‌یابد و قدوم وی باعث خیر و برکت برای اهل دل گشته است. و نفوس او جلا دهنده‌ی روح و روان پیروانشان گشته است. امید است این پژوهش مورد توجه علاقمندان و دانش‌پژوهان قرار بگیرد.

۱۱- ارائه پیشنهادها

- الف) بررسی عشق و شوق در مسیر سالکان جویای حقیقت
ب) بررسی اندیشه‌های ابوسعید ابوالخیر و کارآیی آن با دنیای مدرن امروزی
پ) بررسی علت اختلاف فقها با اندیشه‌های معنوی و عرفانی عُرفا و بخصوص ابوسعید ابوالخیر
ت) بررسی سنخیت و اشتراکات هنر با به کارگیری عبارات خاص عرفانی
سپاس و قدردانی

با سپاس فراوان از پروردگار جهانیان، که عمری بخشید تا این که فرصت خدمت‌گذاری به هموعان را نصیب فرماید. و از وی خواهانم که قلب مرا رؤف و مهربان برای همگان و قلب آنان را از عشق و مهربانی برای این بنده‌ی بی مقدار، لبریز بگرداند. با سپاس فراوان از رهنمودهای حکیمانه استاد گرانمایه، آقای دکتر علی ابوالحسنی که همیشه روشنگر راهم بوده‌اند.

منابع

- ۱- آشوری، داریوش، (۱۳۷۷)، هستی‌شناسی حافظ، چاپ اول، تهران، مرکز.
- ۲- احمدی، بابک، (۱۳۸۶)، چهار گزارش از تذکره الاولیاء عطار، چاپ سوم، مرکز.
- ۳- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۹۴)، شرح شطحیات، مقدمه و تصحیح: هانری کورین، ترجمه: محمد علی معزی، چاپ هفتم، تهران، طهوری.
- ۴- بودافر، پیر، (۱۳۷۳)، شاعران امروز فرانسه، ترجمه: سیمین بهبهانی، علمی فرهنگی.
- ۵- پُل، اولیور، (۱۳۹۴)، عرفان، ترجمه: مانی صالحی علامه، چاپ اول، تهران، دوستان.
- ۶- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۶)، مقاله شهود زیبایی و عشق الهی، دو فصلنامه فرهنگ، شماره ۴ و ۵، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۹۰)، نجات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، سخن.
- ۸- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۸۷)، دیوان حافظ شیرازی، تصحیح: محمد قزوینی، قاسم غنی، چاپ سوم، انتشارات شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
- ۹- حلاج، حسین بن منصور، (۱۳۷۸)، دیوان منصور حلاج، تهران، چاپ اول، ناشر رویان.
- ۱۰- حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۸۸)، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، چاپ پنجم، تهران، کومش.
- ۱۱- خوافی، مجد، (۱۳۸۹)، روضه خُلد، مقدمه، تصحیح و تعلیق: عباسعلی وفایی، تهران، چاپ اول، سخن.
- ۱۲- زارعی، علی اصغر، مظفری، علی رضا، (پاییز و زمستان ۱۳۹۲) «مکتب سوررئالیسم و اندیشه‌های سهروردی»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال پنجم، شماره ۹.
- ۱۳- سجادی، سید جعفر، (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دهم، تهران، طهوری.
- ۱۴- سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۸)، اللع فی التصوف، تصحیح و تحشیه: رینولد آلن نیکلسون، ترجمه: مهدی محبتی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- ۱۵- سهلگی، محمد، (۱۳۹۱)، دفتر روشنایی، ترجمه: محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران، سخن.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، آنسوی حرف و صوت، چاپ دوم، تهران، سخن.
- ۱۷- محمد بن منور، (۱۳۹۳)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ یازدهم، تهران، آگاه.

- ۱۸- عطار، فریدالدین محمد، (۱۳۹۴)، تذکره الاولیاء، مقدمه: عبدالمحمد روح بخشان، تصحیح: رینولد آلن نیکلسون، چاپ چهارم، تهران، اساطیر.
- ۱۹- _____ (۱۳۸۱)، تذکره الاولیاء، مقدمه: دکتر جواد سلماسی زاده، تهران، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی اندیشه دُر گستر.
- ۲۰- _____ (۱۳۸۱)، الهی نامه، پندنامه و اسرار نامه، مقدمه: فرشید اقبال، تهران، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی اندیشه دُر گستر.
- ۲۱- غزالی، امام ابو حامد محمد، (۱۳۹۳)، کیمیای سعادت، به کوشش: حسین خدیو جم، چاپ شانزدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۲- قنبری، افسون، (۱۳۹۳)، ابوسعید ابوالخیر؛ صوفی شاعر، (news.irib.ir)
- ۲۳- مایرهروی، نجیب، (۱۳۷۴)، ابوسعید ابوالخیر، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- ۲۴- محمدی، کاظم، (۱۳۸۰)، بایزید بسطامی، انتشارات طرح نو.
- ۲۵- منصور، جهانگیر، (۱۳۷۸)، رباعیات ابوسعید ابوالخیر، خیام، باباطاهر؛ تهران، انتشارات ناهید.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۸)، دیوان غزلیات، تصحیح و تعلیقات، عزیزالله کاسب، تهران، انتشارات محمد.
- ۲۷- _____ (۱۳۷۵)، مثنوی، مقدمه و تحلیل و تصحیح و توضیح: محمد استعلامی، چاپ پنجم، تهران، زوآر.
- ۲۸- نور بخش، جواد، (۱۳۸۴)، در خرابات، تهران، چاپ چهارم، یلداقلم.
- ۲۹- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۹۳)، کشف المحجوب، مقدمه تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چاپ نهم، تهران، سروش(صدا و سیما).
- ۳۰- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۰)، دیداری با اهل قلم، چاپ هفتم، تهران، علمی.
- ۳۱- _____ (۱۳۴۸)، عارفی از خراسان، مشهد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۳۲- تارنمای دکتر عبدالحسین جلالیان jalalian.ir